

یکی از مهمترین مسائل فلسفه فقه، بررسی رابطه معرفت فقهی و معرفت بشری است. این مسأله، همچون سایر مسائل فلسفه علم، صبغه ای فلسفی و معرفت شناختی دارد و لذا باید از منظری فلسفی و درجه دوم در آن نگریست. اما در این زمینه نیز ارائه دلیل در قالب شواهد فقهی و پیشبرد بحث به گونه تطبیقی و عملی به درک روشنیتر مدعا کمک خواهد کرد. این مکتوب به انگیزه بررسی فرافقهی و برون دینی

دینی است، مؤثر است. از این رو چنین تحقیقی به عنوان مقدمه استنباط حکم شرعی موسیقی ضروری خواهد بود. مشکل عمده و اساسی موسیقی از ابهام و غموض موضوع سرچشمه می گیرد و با رفع این ابهام و تبیین روشن انواع و اقسام موسیقی، ابهام و اختلاف و تشتت آرای که در این زمینه به چشم می خورد، رخت بر خواهد بست. به باور ما علمی که در فهم شریعت نقش دارند، به علوم مرسوم و متداول در حوزه های

موسیقی از نگاهی دیگر

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

علی محبوب

موسیقی و نشان دادن تاثیر این بررسی در تحقیق فقهی و درون دینی این موضوع به رشته تحریر درآمده است. به باور ما شناخت دقیقتر و عمیقتر سرشت موسیقی و قابلیت کاربرد آن در زمینه های گوناگون، که شناختی بیرون دینی است، در فهم دقیقتر و عمیقتر و بل درست حکم شرعی آن، که شناختی درون

علمیه محدود نمی شوند و موضوع شناسی یکی از مجاری عمده ای است که علوم جدید از رهگذر آن بر فهم حکم شرعی تاثیر می نهند و بر اساس قواعد فقهی و اصولی مقبول در استنباط حکم شرعی به تناسب باید از علمی که درباره موضوع احکام بحث می کنند، بهره گرفت. این مکتوب درصدد است تا با ارائه



به لحاظ «نظری» اعتقاد بر حرام بودن آن است و تلاش می شود تا ناسازگاری عقیده و عمل در این زمینه از راه اضطرار یا مقابله با مهاجم فرهنگی یا دفع افسد به فاسد توجیه شود و نتیجه این می شود که بسیاری از دینداران در عین اعتقاد به تحریم موسیقی، به ترویج و استماع آن تن در دهند و بسیاری از فرصت طلبان با تمسک به این عناوین مقبول و مورد پسند جامعه دینی هیچ حد و مرزی را رعایت نکنند و بی محابا و در خلوت و جلوت

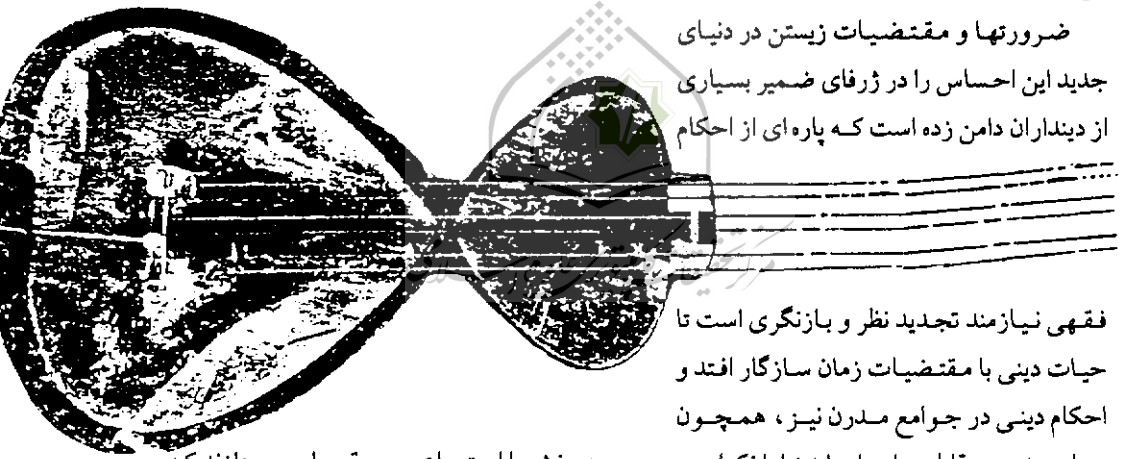
نمونه ای روشن از چنین تأثیری، موردی ملموس و عینی از آن ادعای عام ارائه دهد تا هم اصل مدعا را تایید و تقویت کرده باشد و هم شیوه بهره گیری از معلومات بیرون دینی و فراققهی را در فهم شریعت به تصویر کشیده باشد. موضوعی که برای این کار برگزیده شده، موسیقی است و در طی مقاله بروشنی خواهیم دید که اطلاعات بیرون دینی درباره موسیقی چگونه در فهم حکم فقهی آن دخالت می کند.

ضرورتها و مقتضیات زیستن در دنیای جدید این احساس را در ژرفای ضمیر بسیاری از دینداران دامن زده است که پاره ای از احکام

فقهی نیازمند تجدید نظر و بازنگری است تا حیات دینی با مقتضیات زمان سازگار افتد و احکام دینی در جوامع مدرن نیز، همچون جوامع بدوی، قابلیت اجرا بیابد؛ اما نکته مهم این است که این احساس مبهم وقتی به مرحله عمل می رسد، گاه جلوه های ناخوشایندی پیدا می کند و به تحریف و تاویل دین یا سوءاستفاده از آن می انجامد. درباره موسیقی این نکته عموماً پذیرفته شده که امروزه به لحاظ «عملی» نمی توان از همه اقسام آن چشم پوشید، هرچند

به پخش یا استماع موسیقیهایی پیراوند که مصداق یارز موسیقی حرام است.

این مقاله بر آن احساس مبهم صحه می گذارد و در عین حال تلاش می کند تا محمل مناسبی برای توجیه آن در چارچوبهای مقبول فقهی و اصولی بیابد و تبیینی منطقی و معقول از آن احساس به دست دهد و از



رهگذر بازنگری موضوعی و رجوع به منابع احکام در پناه این بازنگری، در حکم موسیقی تفصیل داده و مرزی روشن و دقیق بین موسیقی حرام و موسیقی حلال ترسیم کند.

هنگامی که به متون فقهی مربوط به موسیقی مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که تلاش زیادی صورت گرفته تا تعریف روشنی از واژه «غنا» به دست داده شود؛ چنانکه گویی مشکل عمده بر سر راه فهم حکم شرعی موسیقی، فهم معنای این واژه است. اما به گمان ما صرف دانستن معنای این واژه حلال مشکل نیست. زیرا مشکل عمده در این باب شناخت «سرشت» موسیقی و «کاربردهای» متنوع و گوناگون آن است و این شناخت از راه «تعریف» مفهوم غنا به دست نمی‌آید و نباید در فرهنگهای لغت به دنبال آن گشت؛ بلکه از راه بررسی «علمی» و «تجربی» حاصل می‌شود و این بررسی از تحقیقات فقهی درباره موسیقی غایب است. افزون بر این بفرض که حکم غنا از این طریق به دست آمد، سرایت آن حکم از عنوان غنا به عنوانهای دیگری، مانند موسیقی، ترانه، سرود و آهنگ، بدون احراز شمول کامل مفهوم غنا نسبت به این مفاهیم چگونه ممکن است؟

هنگامی که به نصوص دینی مربوط به موسیقی مراجعه می‌کنیم، اهمیت این نکته با

روشنی بیشتری نمایان می‌شود. چرا که معلوم می‌شود کاربردها و تاثیرات موسیقی در آن نصوص مورد توجه و عنایت شرع بوده و بصراحت مورد اشاره قرار گرفته و حکم تحریم به کاربردها و انواع خاصی از موسیقی اختصاص یافته که در زمانهای پیشین غالبترین و رایجترین کاربرد موسیقی بوده است. اما آنچه موجب توجه و التفات به این قیود می‌شود، اطلاعات فراقه‌فهی و بیرون دینی است؛ در حالی که اگر به کاوش لغوی و تعریف واژه غنا اکتفا کنیم، این قیود از چنگمان خواهد گریخت و همه اقسام موسیقی، با کاربردهای متنوعش، را یکسان خواهیم پنداشت و بر همه آن اقسام حکم واحدی خواهیم راند.

پیشفرض اکتفا به شناخت معنای واژه غنا، این است که صرف آشنایی با مفاهیم به کار رفته در نصوص دینی برای فهم مراد و مقصود شریعت کافی است؛ اما این پیشفرض قابل مناقشه است. زیرا آشنایی بیشتر با موضوع حکم، ممکن است در فهم معنای واژه یا فهم مراد واقعی شریعت تاثیر داشته باشد و صرف احتمال چنین تاثیری، آشنایی بیشتر با موضوع را بر فقیهان الزام خواهد کرد. زیرا قلمرو تتبع و جستجو در دلیل حکم، به کاوشهای زبان شناسانه و تتبعات لغوی محدود نمی‌شود



و همه اموری که احتمال دخالت و تأثیرشان در فهم حکم شرعی می‌رود، مشمول وجوب فحص است.

در اصول فقه، اصلی داریم به نام «اصل وجوب فحص از دلیل» که به مقتضای این اصل تا وقتی که احتمال دسترسی به دلیلی در منابع احکام می‌رود که، به فرض دسترسی به آن، احتمال تغییر فهم فقهی هست، تحقیق فقهی ناتمام تلقی می‌شود و فتوای مستند به چنین تحقیقی از نظر شرعی معتبر نبوده و بل نامشروع است. اما نکته مهم این است که دامنه این تحقیق به آیات و روایات محدود نمی‌شود و همان ملاکها و دلایلی که فحص در آیات و روایات را الزام می‌کنند، تحقیق بیرون دینی و فراققهی درباره موضوع حکم را هم ضرورت می‌بخشد. تنها چیزی که هست، این است که دیدگاه سنتی به سبب عدم توجه شایسته به نقش مهم موضوع شناسی علمی در حکم شناسی، قلمرو فحص واجب را به آیات و روایات و کتب لغوی محدود کرده است. اما روشن است که چنین تطبیق و محدودیتی برای کسانی که احتمال دخالت و تأثیر معلومات دیگری را در فهم حکم می‌دهند، حجت نخواهد بود.

اگر بخواهیم این بحث را به سطوح عمیقتری بکشانیم، می‌توانیم بگوییم که

پیشفرض اکتفا به تبعات لغوی در موضوع شناسی این است که ظهور واژه‌ها در معانی خود ناشی از انس ذهنی بین لفظ و معناست؛ در حالی که این پیشفرض قابل مناقشه است و می‌توان ادعا کرد ظهور از معلومات و اطلاعات ذهنی شخص نشات می‌گیرد و تأثیر می‌پذیرد. بگذریم از اینکه تطور تاریخی موضوعات و پیدایش کاربردهای جدید، احتمال تغییر موضوع را به صورت جدی پیش می‌کشد و با وجود این احتمال نمی‌توان به موضوع شناسی پیشینیان بسنده کرد و بدون بازنگری موضوعی، حکم موضوع پیشین را به موضوعی که احتمالاً جدید است سرایت داد.

از سوی دیگر در مقام بیان حکم شرعی و صدور فتوا نیز نباید به تعبیرات مبهم و کشداری، که تاب چند نوع برداشت و تفسیر را دارد، اکتفا کرد یا از همان تعبیراتی که در نصوص یا کلمات قدما آمده، بهره گرفت؛ اگرچه بظاهر این کار به احتیاط در مقام افتا نزدیکتر است، اما درد کسانی را که قرار است به آن حکم عمل کنند دوا نمی‌کند و گرهی از کار فروبسته آنان نمی‌گشاید.

موسیقی از موضوعاتی است که به لحاظ مورد و مصداق تحولات گوناگونی از سر گذرانده و این تحولات به مفهوم موسیقی و





فهم و برداشت انسانها از معنای این واژه سرایت کرده است. به هر حال احتمال چنین تغییری مانع می شود که بدون بازنگری موضوعی، حکم موضوع پیشین را به موضوعی که «احتمالاً» جدید است سرایت دهیم. چرا که در حقیقت این کار ممکن است مغالطه اشتراك لفظی باشد. زیرا در صورت تغییر محتوایی، موضوع قدیم و موضوع جدید تنها در لفظ مشترك خواهد بود.

امروزه موسیقی مقوله ای است که کاربردهای متنوعی دارد و عرصه های گوناگونی از حیات انسان را تحت پوشش و نفوذ و تاثیر خود قرار داده است و برخلاف زمانهای قدیم - که کاربرد آن به مواردی مانند لهو و لعب و خوشگذرانی و عیاشی و باده نوشی منحصر می شد - امروزه از تهاجم فرهنگی و دفاع در برابر آن تا روان درمانی و دامپروری و کشاورزی و پزشکی و سیاست و عبادت و جنگ و صلح و ورزش و نرمش و سور و ماتم و عزا و عروسی و تلاش و استراحت و عقب ماندگی و توسعه، همه و همه، زیر پوشش موسیقی است و این امر بازنگری موضوعی به موسیقی را ایجاب می کند.

بدین ترتیب، امروزه نباید و نمی توان به گفتن اینکه «اغنا یا موسیقی مطرب حرام و

صداهای مشکوک حلال است» بسنده کرد؛ چرا که این فتوا نه راهنمای روشنی برای کسانی است که درد دین دارند و در پی عمل به دستورات شرع هستند و نه اساساً موضعگیری حساب شده ای در رابطه با موسیقی است. هر چند این گونه با ابهام سخن گفتن زحمت و مرارت بازنگری نسبت به موضوع حکم را در تحقیق فقهی کاهش می دهد، اما هیچ باری از دوش عامه مردم، که بناست به این حکم عمل کنند، بر نمی دارد و درست مثل این است که به آنان بگوییم: «X حرام است» و «اموری که X بودن آنها مشکوک است حلال است»، و تلاش برای یافتن X را به خود آنان محول کنیم که نه توان آن را دارند و نه این کار وظیفه آنهاست. وجود و عدم چنین فتوایی در مقام عمل یکسان است. زیرا ابهام مضمون آن به اندازه ای است که باعث می شود هرکسی از پیش خود معنایی برای آن در نظر گرفته و براساس آن عمل کرده و عمل خود را مشروع و مستند به حجیت شرعی قلمداد کند و در نتیجه به استناد این فتوا نه می توان با خیال آسوده از موسیقی بهره مفید و مشروع برد و نه می توان در برابر سوءاستفاده فرصت طلبان مقاومت کرد.

این گونه با ابهام سخن گفتن در مقام بیان حکم شرعی سبب می شود که گروهی از باب

احتیاط از هر صدای موزون و خوش آهنگی پرهیز کرده و دیگران را هم پرهیز دهند، و گروهی به بهانه نامعلوم بودن مفهوم غنا یا موسیقی و مشکوک بودن مصداق آن به هر صدایی گوش فرادهند و هیچ حد و مرزی را مراعات نکنند، و گروه سومی هم به سبب ملاحظات شخصی یا سیاسی و به دلخواه، سنت و مدرنیسم را معیار حلیت و حرمت قلمداد کنند و اشعار مولوی و حافظ را به لهویترین و مبتذلترین صورت ممکن تحت عنوان موسیقی سنتی و سرود به خورد مردم مسلمان بدهند و به خیال خود آنان را در برابر تهاجم فرهنگی مصونیت بخشند. در حالی که تهاجم فرهنگی را باید براساس فرهنگ دینی معنا کرد، نه براساس ملاحظات سیاسی. پس پخش موسیقی حرام عین تهاجم فرهنگی است، خواه سنتی باشد و خواه مدرن و خواه غربی و خواه شرقی. دفاع از فرهنگ دینی با موسیقی ای که با آن ناسازگار است و فرهنگ دینی آن را حرام قلمداد می کند، چگونه ممکن است؟

اگر موسیقی سنتی ایرانی، از آن نظر که سنتی و ایرانی است، حلال است و موسیقی مدرن غربی، به سبب مدرن بودن و غربی بودنش حرام است، اولاً چرا در مواردی که لازم است مقداری شادی به مردم تزریق شود

و بر نشاط و تحرک آنها افزوده شود و مردم به مشارکت در امر توسعه اقتصادی دعوت شوند یا در مواقع جشن و سرور این حکم حرام زیر پا نهاده می شود و بوفور از موسیقی پرتحرک و نشاط آور و مدرن غربی استفاده می شود؟ و ثانیاً همین موسیقی غربی برای خود غربیان موسیقی سنتی و محلی قلمداد می شود، حال می شود گفت یک مصداق واحد از موسیقی در اینجا حرام و در آنجا حلال است؟ معلوم نیست این عنوان سنتی و ایرانی چه خصوصیتی دارد که موجب تغییر یا تقیید حکم می شود؟ غیر از پسند و ناپسند و ملاحظات شخصی و تحکیم ناهجای مصلحت اندیشی های سیاسی بر احکام دینی چه نامی می توان بر این عمل نهاد؟ و این همه به سبب ابهامی است که در تعبیرات فقهی از موضوع حکم در این مورد نهفته است.

به هر حال شان و منزلت فقیهان اقتضا می کند که نه تنها در مقام فهم حکم شرعی، که در مقام بیان آن، نیز به تحول مصداقی و مفهومی موضوعات توجه داشته باشند و فتوهای خود را به زبان مردم عصر خود بیان کنند و از الفاظ مهجور و مبهم و کشداری که تاب تفسیر و تأویلهای گوناگون دارد، استفاده نکنند و بدون بررسی رابطه مفاهیم کهن و جدید، حکم مفهومی را به مفهوم دیگر





سرایت ندهند. بایسته است که فقیهان موضوع حکم را به گونه‌ای دقیق و روشن و در قالب عبارات و مفاهیم رایج در عرف عام زمان خود بیان کنند. اینکه ما امروزه بگوییم «غنا» حرام است و نسبت آن را با مفاهیمی مانند «موسیقی»، «ترانه»، «سرود»، «آواز» و... بیان نکنیم، در حقیقت برای مردم فارسی‌زبان هم‌عصر خود فتوا نداده‌ایم و این بیان به جای اینکه راهنمای دینداران در مقام عمل باشد، باعث سردرگمی آنان خواهد شد. این نکته نه تنها درباره خود غنا و موسیقی که درباره قیودی همچون «طرب» یا «مجلس لهو و لعب» نیز - که گاه در بیان حکم موسیقی از آنها استفاده می‌شود - صادق است. حتی اگر واژه غنا را به موسیقی یا موسیقی مطرب ترجمه کنیم، باز هم با همان مشکلات ناشی از ابهام روبرویم. زیرا تنوع کاربردهای موسیقی چنان است که با قیود یادشده نمی‌توان دقیقاً نوع حرام آن را از نوع حلالش تشخیص داد. از این رو هر کس تلاش می‌کند بر اساس ذوق و سلیقه خود این قیود مبهم را به قیودی روشن ترجمه و بر اساس آن عمل کند. علاوه بر اینکه احراز تساوی معنایی و مصداقی واژه غنا و موسیقی یا موسیقی مطرب بسیار مشکل است. در موارد بسیاری، همچون موسیقی،

اساساً به دنبال تعریف موضوع رفتن و تعیین حدود و ثغور معنای لغوی آن هیچ دردی را دوا نمی‌کند. آنچه در فهم حکم موسیقی و بیان روشن آن کارساز است، پیمودن مراحل زیر است:

۱. آشنایی علمی با سرشت موسیقی و انواع کاربردهای آن؛
۲. آشنایی با تغییر و تحول موسیقی در طول تاریخ، از صدر اسلام تا کنون؛
۳. مراجعه به نصوص دینی در پرتو این آشناییها؛
۴. تلاش برای تعیین دقیق ملاک حکم و
۵. بیان آن در قالب تعابیر رایج و قابل درک مخاطبان، به گونه‌ای که برای مردمی که قرار است به آن حکم عمل کنند، هیچ ابهامی و برای کسانی که در پی سوءاستفاده‌اند، هیچ دستاویزی باقی نماند.

موسیقی از منظر عرفانی

یکی از نکاتی که تأثیر موضوع شناسی را در حکم شناسی بروشنی نشان می‌دهد، مقایسه دیدگاههایی است که از منظرهای متفاوت به یک موضوع می‌نگرند. چنین مطالعه‌ای روشن می‌سازد که برداشتهای متفاوت از موضوع واحد تا چه حد می‌تواند به صورت پیشفرضهای پنهان در فهم فقهی

دخالت کرده باشد. دو دیدگاهی که در مورد موسیقی مقایسه آنها بجاست، برداشت عرفانی و برداشت عامیانه یا قشری از این پدیده است. نی نامه مولانا، عارف بی مانند، نمونه ای گویا و درخور توجه از برداشت عرفانی از مقوله موسیقی یا مقوله هنر را در اختیار می نهد. این قطعه از مثنوی معنوی نه تنها نشان دهنده تلقی عرفانی از موسیقی، که بیانگر «فلسفه هنر» از دریچه عرفان است. مولوی نی را به عنوان سمبل آلات موسیقی برمی گزیند و صدای سوزناک آن را طنین مضامین بلند عرفان، همچون عشق و هجران و آتش فراق و باز جستن روزگار وصل، قلمداد می کند:

بشنو از نی چون حکایت می کند
از جداییها شکایت می کند
کز نیستان تا مرا ببریده اند
از نفیرم مرد و زن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش
او بجوید روزگار وصل خویش
من به هر جمعیتی نالان شدم
جفت بدحالان و خوش حالان شدم
هرکسی از ظن خود شد یار من
از درون من نجست اسرار من

تا آنجا که می گوید:

آتش عشقت کاندر نی فتاد
جوشش عشقت کاندر می فتاد
نی حریف هرکه از یاری برید
پرده‌هاش پرده‌های ما درید
همچو نی زهری و تریاقی که دید
همچو نی دمساز و مشتاقی که دید
نی حدیث راه پر خون می کند
قصه‌های عشق مجنون می کند
نی - که سمبل و نماد آلات موسیقی است - شارح درد اشتیاق است و ناله آن زبانه آتش عشق، هم زهر است و هم تریاق و هم درد است و هم درمان. هرکس براساس حالات روحی خود با آن هم‌نوا می شود و آن را بیانگر احساسات و عواطف و اشتیاقها و آرزوهای خود می بیند و می یابد تا دردش چه باشد و از دوری چه چیزی بنالد و غم هجران چه معشوقی آزارش دهد؛ اما در عین حال نی سرّی دارد و حکایتی که فهم آن سینه ای شرحه شرحه از فراق می طلبد. ناله نی از نظر مولانا سوز اشتیاق بازگشت به اصل است و نی بیانگر این اشتیاق است؛ اما برای کسانی که خود صاحب این دردند. نی تو خالی است و از خود هیچ صدایی ندارد و این نی نواز است که نوای خود را در نی می دمد و این نوا از احساسات و انگیزه‌ها و گرایشهای سراینده



نی سرچشمه می گیرد و طبیعتاً مشابه همان احساسات و انگیزه ها و گرایشها را در شنونده پدید خواهد آورد. از این رو ماهیت و کاربرد آهنگ نی براساس انگیزه ها و تمایلات نوازنده و شنونده شکل می گیرد و بسته به تعالی و ابتذال آن انگیزه ها و تمایلات، سرشت و تأثیر موسیقی پدید می آید و در شنوندگان آن نیز تفاوت خواهد کرد. این نکته درباره همه آلات موسیقی و بل در باب هنر، به طور کلی، صادق است.

در برابر چنین تفسیری از سرشت و



خاصیت موسیقی و نوای نی، برداشت دیگری وجود دارد که در نی جز هرزگی و فساد و لهو و لعب و عیش و عشرت و تحریک شهوتهای پست حیوانی نمی بیند. بدون شک وقتی با این دو برداشت متفاوت و بل متناقض از سرشت موسیقی به سراغ نصوص دینی برویم، فهمهای متفاوتی از

حکم موسیقی نصییمان خواهد شد. برداشت عامیانه از سرشت موسیقی به هیچ روی تاب تفصیل در حکم شرعی و فقهی موسیقی را برنمی تابد و اندک تردیدی در تحریم همه اقسام آن در ذهن فقیهان باقی نمی گذارد؛ در حالی که برداشت عرفانی - که تعالی و انحطاط موسیقی را به حالات درونی سراینده و شنونده و چگونگی برداشت آن دو نسبت می دهد و در موسیقی قابلیت تأثیر و کاربرد متعالی و منحط را در کنار هم می بیند - احتمال تنوع موسیقی و تفاوت حکم اقسام آن را در ذهن فقیهان ایجاد می کند و همین احتمال موجب می شود که در بررسی نصوص دینی توجه آنان به قیودی که در حکم تحریم اخذ شده، جلب شود.

فقههای پیشین نوعاً براساس همین برداشت عرفی همه انواع موسیقی را به یک چشم می نگرستند و اساساً برای موسیقی انواعی قائل نبودند و سرانجام به حکمی واحد می رسیدند. اما عارفان و فیلسوفان اهل دل، مانند فیثاغوریان و اخوان الصفاء و حتی پاره ای از فقیهان عارف مشرب، مانند فیض کاشانی، از قدیم الایام به نقش نوعی از موسیقی در تلطیف روح و تعالی آن پی برده بودند و به سبب همین فایده مهم از آن استفاده می کردند و یا به جواز آن فتوا می دادند.



موسیقی از منظر علمی

تأثیرات مثبت و منفی موسیقی در روان آدمی موضوع مطالعات روان شناسانه است. بدون شک بسیاری از فشارها، اضطرابها و آشفتگیها و عقده های روانی از برآورده نشدن تمایلات و آرزوهای پیدا و پنهان آدمی ناشی می شود. با توجه به محدودیتهای گوناگونی که در محیط اجتماعی و در روابط با دیگران، افراد انسان را احاطه کرده است، بسیاری از این آرزوها جامعه عمل در بر نخواهد کرد و این امر سلامت روانی فرد و جامعه را در معرض تهدید جدی قرار می دهد. این است که باید برای رفع این مشکل چاره ای اندیشید و یکی از چاره های اساسی و کارساز این مشکل، بیان و ابراز این آرزوهاست و موسیقی نیز مانند هنرهای دیگر محمل مناسبی برای بیان و تسکین و تخفیف این فشارهاست. از این رو موسیقی درمانی یکی از روشهایی است که در روان درمانی برای درمان و حل مشکلات روانی به کار می رود.

ارتباط وثیق و عمیق موسیقی با زوایا و ابعاد مختلف روح انسان موجب حسن استفاده یا سوءاستفاده از آن شده و می شود. پاره ای از انواع موسیقی صرفاً به منظور تحریک شهوت و برانگیختن گرایشهای مادی

و حیوانی تولید و مصرف می شود. پاره ای دیگر احساسات متعالی و معنوی را در شنونده برمی انگیزد و پاره ای بی تاثیر و خاصیت است. قسم چهارمی هم هست که گره های کور روانی را گشوده و تنشهای عصبی را تخفیف و آرام روانی را تسکین می بخشد و نیز قسم دیگری که روح حماسی را در شنونده برانگیخته و موجب قوت قلب و ایثار و جانفشانی او در میدان نبرد می شود و قسمی دیگر که نشاط و سرزندگی

را در شنونده برمی انگیزد و

برخی نیز موجب افسردگی

و ملال می شود. پاره ای از

آهنگها تلطیف روح را سبب

می شود و پاره ای دیگر خشونت و

سنگدلی را تقویت



می‌کند. پاره‌ای از موسیقیها نقش مؤثری در کاهش خشونت ناشی از تمدن ماشینی و تلطیف احساسات و ایجاد همبستگی روحی بین انسانهای بیگانه بازی می‌کند و پاره‌ای دیگر آتش کینه و دشمنی را دامن می‌زند. آری همه این تأثیرات، کاربردهای گوناگون موسیقی در خصوص انسان را رقم می‌زند.

از سوی دیگر تأثیر موسیقی در رشد گیاهان و حیوانات و افزایش بازدهی محصولات کشاورزی و دامپروری، کاربردهای آن را در این دو زمینه به طور جدی مطرح کرده است.

همه این کاربردها، با توجه و تکیه بر بررسیهای علمی، روز به روز در حال گسترش است.

البته پاره‌ای از این کاربردها از قدیم‌الایام شناخته شده و معمول بوده است؛ مانند استفاده‌ای که در صدر اسلام از موسیقی برای رفع خستگی شتران در پیمودن مسافتهای طولانی می‌شده و براساس پاره‌ای از روایات در شرع نیز به حلیت آن حکم شده است.

اینک با توجه به شناخت عرفانی و علمی موسیقی می‌توانیم انواع آن را به لحاظ تأثیر به چهار دسته زیر تقسیم کنیم:

۱. موسیقی متعالی؛
۲. موسیقی مفید؛
۳. موسیقی مبتذل و
۴. موسیقی بیهوده.

با عنایت به اقسام موسیقی و رجوع به نصوص دینی، حکم هر قسم از اقسام موسیقی را می‌توان استنباط و به فهمی صریح و روشن از حکم هر قسمت دست پیدا کرد. تنها در این صورت است که به وظیفه دینی خود در مقام شناخت حکم موسیقی می‌توان عمل کرد و در مقام عمل به این حکم نیز مشکلی وجود نخواهد داشت. اینک لازم است از هریک از این اقسام تعریف دقیقتری به دست دهیم:

۱. موسیقی متعالی یا موسیقی عرفانی

قسمی از موسیقی است که احساسات متعالی را در شنونده برمی‌انگیزد. او را به یاد خدا و بهشت می‌اندازد و دل بستگی به دنیا را در وجود او کاهش می‌دهد و رغبت به عبادت و اطاعت از خدا و تقوا و دینداری را در دل او برمی‌انگیزد و دوری از گناه را سبب می‌شود. این موسیقی با ایجاد غم یا جدی عارفانه تقرب به خدا و دوری از جز او را سبب می‌شود و زمینه مساعدی برای حضور قلب و توجه به خداوند در عبادت فراهم می‌آورد. بدین ترتیب چنین موسیقی‌ای کاملاً در راستای اهداف متعالی دین قرار دارد. نقش این موسیقی در تلطیف سر و پرورش فضایل اخلاقی نیز قابل توجه است. در یک کلام موسیقی متعالی زمینه ساز تجربه دینی است که غایت القصوای عارفان است.



۲. موسیقی مفید گونه‌ای از موسیقی است که کاربرد مفید و مثبت دنیایی داشته و از عوارض سوء اخلاقی و دینی منزّه است. تفاوت موسیقی مفید با موسیقی متعالی در این است که در اولی فواید اخروی و معنوی مورد نظر است و در دومی فواید و نتایج مثبت دنیوی؛ مانند رفع خستگی، معالجه امراض روحی و ...

۳. موسیقی مبتذل، برخلاف دو قسم پیشین، موجب تحریک و تهییج شهوت در قلب شنونده می‌شود. دل‌بستگی به طبیعت و دنیا را تشدید می‌کند و انسان را از یاد خدا باز می‌دارد و به ارتکاب گناهان سوق می‌دهد. این موسیقی مستلزم فساد اخلاقی و ترویج بی‌دینی و لاقیدی و دنیاگرایی و خودفراموشی و گسترش فحشا و گرایش به منکرات و زین با نهادن ضوابط دینی و اخلاقی است.

۴. و سرانجام موسیقی بیهوده، قسمی از موسیقی است که هرچند مستقیماً تأثیر سوئی در بر ندارد، اما سبب سرگرمی و اتلاف وقت و گرایش به پوچی و دست کشیدن از کارهای نیک و گذران عمر به بیهودگی و بطالت شده و مانع تلاش در راه سازندگی فردی و اجتماعی می‌شود. تفاوت موسیقی مبتذل با موسیقی بیهوده در این است که موسیقی مبتذل عوارض سوء اخروی دارد و مستقیماً با اهداف دین در تضاد و ناسازگاری است، در حالی که

موسیقی بیهوده، عمدتاً به ضررهای دنیوی می‌انجامد. در حقیقت این دو قسم دقیقاً در برابر دو قسم اول و دوم قرار می‌گیرند. موسیقی متعالی به لحاظ تأثیرش با موسیقی لهوی و موسیقی مفید با موسیقی بیهوده و لغو در تضاد و ناسازگاری است. تفاوت این دو قسم با یکدیگر، تفاوت کار لهو با کار لغو است و همان گونه که بزودی خواهیم دید، معیار حرمت موسیقی، لهو و لغو بودن آن است.

در اینجا تذکر چند نکته لازم است:

۱. این تقسیم‌بندی، به یکسان، موسیقی سنتی و موسیقی مدرن یا موسیقی شرقی و غربی را در بر می‌گیرد. در نتیجه در صورت اثبات حرمت یا حلیت این اقسام فرقی بین موسیقی شرقی و غربی و سنتی و مدرن نخواهد بود؛ مگر اینکه بتوان نشان داد که عنوانهای سنتی و مدرن یا ایرانی و آمریکایی یا شرقی و غربی دقیقاً معادل و مساوی موسیقی متعالی و موسیقی مبتذل است، که چنین کاری ممکن نیست. البته روشن است که غرض دفاع از موسیقی غربی نیست، بلکه حفظ دقیق مرز حلال و حرام و جلوگیری از سوء استفاده از مفاهیم و احکام دینی است. مقصود این است که نمی‌توان به بهانه مبارزه با تهاجم فرهنگی و استناد به فتوایهای فقهی همه اقسام و افراد موسیقی سنتی ایرانی را حلال قلمداد کرد.



۲. مقصود از تاثیر موسیقی، که ملاک این تقسیم است، تاثیر مجموع ماده و صورت یا مضمون شعری و کیفیت صدا و آهنگ است. چه بسا مضمونی عرفانی با کیفیتی همراه شود که شهوت‌های پست مادی را برانگیزد. از این رو نمی‌توان به بهانه سرودخوانی، اشعار بلند و معنوی حافظ و مولوی را به صورتی مبتذل ارائه داد و آن را از قسم موسیقی حلال تلقی کرد. و به همین ترتیب نمی‌توان قرائت قرآن را، به سبب مضمون آن، به هر صورت و کیفیتی مجاز و حلال دانست و نیز به بهانه سرود انقلابی و مبارزه با تهاجم فرهنگی به ترویج موسیقی مبتذل یا بی‌خاصیت پرداخت. همان‌گونه که در پخش موسیقی باید به اثرات سوء روانی پاره‌ای از آهنگها توجه داشت و از پخش موسیقیهایی که سبب تشدید افسردگی و دلمردگی و انزوا و گوشه‌نشینی می‌شود باید خودداری کرد. این نکته مهمی است که از دید هواداران موسیقی سنتی به دور مانده؛ همان‌گونه که ناسازگاری پاره‌ای از موسیقیهای سنتی ایرانی با توسعه نیز از نگاه هواداران توسعه به دور مانده است. توسعه نیز، همچون بسیاری از مقولات اجتماعی دیگر، نه تنها اخلاق، که موسیقی متناسب با خود را طلب می‌کند.

۳. همان‌گونه که گذشت امروزه موسیقی

به سبب تاثیرات یاد شده از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و نباید صرفاً به عنوان امری تفریحی و سرگرم‌کننده - که بود و نبود آن نقشی در زندگی آدمی ندارد، یا به عنوان امری که تنها کاربرد منفی و مبتذل و متناسب با فسق و فجور دارد - قلمداد شود. این همان نقش زمان و مکان است که نباید از دید تیزبین و جامع‌نگر فقیه پنهان بماند. در مقام استنباط حکم موسیقی نباید به شناخت عرفی و کاربرد مرسوم آن در صدر اسلام اکتفا کرد.

باری اینک سهولت می‌توان ادعا کرد که موسیقی یک وسیله است؛ وسیله‌ای که هم می‌تواند در خدمت اهداف انسانی و اخلاقی و دینی قرار گیرد، به رشد و تعالی انسان کمک کند، او را در تحمل بار سنگین و طاقتفرسای زندگی ماشینی یار و مددکار بوده و تسکینی برای آلام و دردهای بی‌شمار روحی و روانی او باشد، یا در بهره‌برداری بیشتر از طبیعت مفید واقع شود، و هم می‌تواند در خدمت اهداف شیطانی و پلید و ضد اخلاقی و ضد دینی قرار گیرد. بدیهی است که تاثیر و کاربرد همه این اقسام چنان حیاتی است که نمی‌توان بسادگی از کنار آن گذشت و به کلی گویی و مجمل‌گویی اکتفا کرد و بدون مرزبندی دقیق بین انواع موسیقی با استفاده از مفاهیم زنده و قابل فهم عرف



معاصر وظیفه فقهی خود را خاتمه یافته تلقی کرد یا موسیقی را در اصل حرام دانست، اما از باب اضطرار و مصلحت پخش آن را جایز و مباح شمرد و متدینان راستین را در عمل با تضاد و دوگانگی روبرو کرد.

واقع بینی اقتضا می کند که بگوییم انقلاب نیز مانند مقوله های دیگر موسیقی خاص خود را می طلبد و بدون چنین موسیقی ای تحقق آرمانهای دینی و انقلابی، اگر ناممکن نباشد، دست کم مشکل خواهد بود و تجویز بی محابا و بی ضابطه و بدون گزینش موسیقی نیز یکی از موانع بزرگ بر سر راه رشد دینی و تعالی معنوی جامعه است؛ حتی اگر این کار به بهانه دفاع در برابر تهاجم فرهنگی غرب صورت بگیرد. زیرا وقتی ذائقه شنوندگان به شنیدن موسیقی مبتذل یا بیهوده سنتی عادت کرد، اندک اندک به سوی استفاده از آهنگهای مبتذل یا پوچ غربی نیز تمایل خواهند یافت. چرا که هیچ تفاوت روشنی بین این دو نمی بینند و بدین ترتیب پخش چنین آهنگهایی نه تنها در دراز مدت زمینه ساز تهاجم فرهنگی است، که خود نمونه و موردی از این تهاجم است.

۴. می پذیریم که آفرینش موسیقی تا حد زیادی متأثر از حالات درونی و روحیات و ویژگیهای نفسانی و تعهد اخلاقی و دینی موسیقی دانان و آهنگسازان و خوانندگان و

نوازندگان است. از این رو نمونه های موسیقی متعالی اندک و انگشت شمار است، اما اگر امکان آفرینش چنین موسیقی ای برای هنرمندان متعهد مطرح شود، بدون شک در شکوفایی خلاقیت هنری آنان در این زمینه نقش خواهد داشت.

۵. پاره ای از پژوهندگان معاصر - که در زمینه موسیقی به تحقیق و نگارش دست زده اند - به سبب تاثیر پذیری از فضای کنونی جامعه و مسلم فرض کردن حلیت آهنگهای موجود سنتی ادعا کرده اند که در تشخیص موسیقی حرام باید به متخصص مراجعه کرد و متخصصانی که تشخیص این موضوع در صلاحیت آنهاست، موسیقیدانان و نوازندگان هستند و این افراد مدعیند که موسیقی حرام به سبب انحراف از ضوابط موسیقی و عدم مراعات گامها و فواصل دستگاههای موسیقی سنتی پدید می آید. و بر این اساس نتیجه می گیرند که مجتهدان و موسیقیدانان هر دو در تحریم و مخالفت با این نوع از موسیقی و تحلیل و موافقت با موسیقی اصیل و ناب سنتی همداستان هستند. یعنی چنین وانمود می شود که با بررسی تخصصی از سوی کارشناسان معلوم شده که موسیقی ناب سنتی تماماً حلال است و موارد حرام یا سنتی نیست یا ناب نیست.

به گمان ما این دیدگاه از جهات متعددی



قابل مناقشه است؛ زیرا:

اولاً ابتدال دینی و اخلاقی غیر از ابتدال فنی و هنری است و ناسازگاری با ضوابط فنی غیر از ناسازگاری با ضوابط شرعی است.

ثانیاً اینکه در تشخیص موضوع به چه متخصصی باید مراجعه کرد، تابع جهات و حیثیاتی است که در موضوع حکم مورد نظر شارع بوده است و اگر ثابت شود که موسیقی به لحاظ تاثیر آن موضوع حکم قرار گرفته و به لحاظ تفاوت تاثیرات آن به حرمت یا حلالت آن حکم شده، در این صورت برای تشخیص اقسام آن در صورت لزوم باید به متخصصی مراجعه کرد که موسیقی به لحاظ تاثیرش مورد مطالعه اوست و این تخصص بسته به موردی که تحت تاثیر قرار می‌گیرد تفاوت خواهد کرد و به هر تقدیر آن متخصص موسیقیدان نخواهد بود.

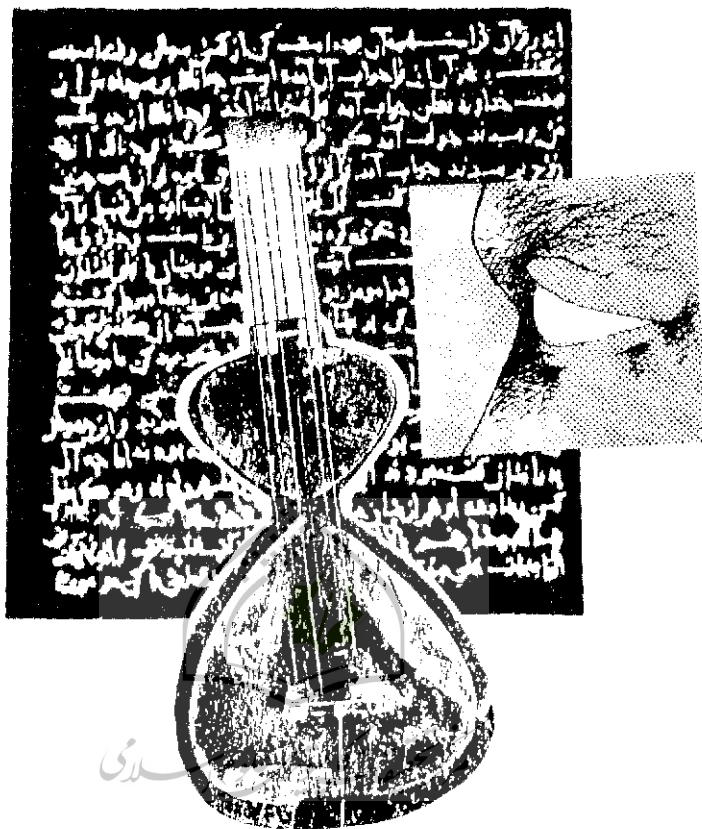
ثالثاً باید از مراجعه به متخصص تصویر روشنی ارائه داد. اگر منظور این است که در باب موسیقی برای موضوع شناسی پیشینی - که شان فقیهان است - به متخصص مراجعه کنیم، سخن درستی است. اما از آنجا که موضوع حکم، طبق آنچه خواهد آمد، موسیقی به لحاظ تاثیر آن است، متخصصی که باید به او رجوع کرد کسی است که به تاثیرات موسیقی آشناست، نه کسی که به دستگاهها و کیفیت

خلق موسیقی آشناست. یعنی در این مورد باید به عارفان، روانشناسان، مهندسان کشاورزی و دامپروری و... مراجعه کرد، نه به موسیقیدانان و آهنگسازان. و اگر منظور، موضوع شناسی پسینی است - که وظیفه مکلف است -، این امر متوقف است بر اینکه موضوع حکم از امور تخصصی باشد نه از امور عرفی و در اینجا موضوع حکم از امور عرفی است. یعنی تشخیص اینکه این آهنگ و سرود خاص از موارد موسیقی حرام است یا از موارد موسیقی حلال، موکول به عرف است و لذا نه موضوع شناسی فقیهان و نه موضوع شناسی هیچ متخصص دیگری در این مورد در حق مکلف معتبر نیست. نتیجه این که در هیچیک از اقسام موضوع شناسی نظر موسیقیدانان و آهنگسازان معتبر نیست تا مراجعه به آنان لازم باشد.

موسیقی از منظر نصوص دینی

بدون شک موسیقی مبتدل، به تعریفی که گذشت، قدر مسلم از ادله حرمت موسیقی است و بعید نیست مراد فقهای بزرگ از تقیید موسیقی حرام به قید «مناسب مجالس لهو و لعب» یا «لحن اهل فسق»، یا «مطرب» نیز همین قسم از موسیقی باشد. تفاوت تنها در این است که معیار مورد نظر این مقاله روشن و





سوی

در حالی که مفهوم «موسیقی مبتذل» با تعریف و علایم روشنی که گذشت، برای همگان روشن است و هرکس بسهولت می‌تواند با مراجعه به باطن خود و بررسی فعل و انفعالات درونی خود در وقت شنیدن یک آهنگ بسهولت تأثیر مثبت و سازنده یا منفی و مخرب آن را درک کند و از رهگذر این مراجعه، نوع آن موسیقی و حکم آن را تشخیص دهد.

بسادگی قابل احراز است؛ در حالی که «تناسب با مجالس لهو و لعب» یا «لحن اهل فسق» یا «مطرب» مبهم و احراز آن مشکل است. دیندارانی که در طول عمر خود در «مجالس لهو و لعب» شرکت نکرده‌اند یا با «اهل فسق» هیچ برخوردی نداشته‌اند و اگر داشته‌اند، لحنی از آنان نشنیده‌اند، چگونه می‌توانند وجود و عدم این قید را احراز کنند؟



حرام بودن موسیقی لغو یا بی خاصیت از روایات غنا استفاده می شود زیرا در این روایات لغو بودن در کنار لهو بودن به عنوان معیار و ملاک تحریم ذکر شده است .

مهم این است که نشان دهیم موسیقی متعالی و موسیقی مفید مشمول روایات حرمت نیست و ما در اینجا به قرآنی اشاره می کنیم که اکثر آنها در همین روایات وجود دارد و موجب اختصاص حرمت به موسیقی مبتذل و موسیقی بی خاصیت می شود . بدیهی است که اگر این قرائن بر حلیت موسیقی مفید دلالت کند ، به طریق اولی بر حلیت موسیقی متعالی دلالت خواهد کرد .

۱ . یکی از قرائن ، استثنای غنا در عروسی است ؛^۱ اگر در پرتو تقسیم یاد شده به این استثنا نظر کنیم ، بسهولت می توانیم ادعا کنیم که این استثنا تعبدی نیست ، بلکه به سبب معیار عامی است که مصداق آن در زمان صدور این روایات تنها موسیقی مرسوم در مراسم عروسی بوده است و چه بسا در زمانهای متاخر مصداقها و موارد دیگری بیاید . بسیار بعید است که شارع مقدس موسیقی متناسب با مجالس لهو و لعب را در عروسی مجاز بداند . زیرا ملاک حرمت این نوع موسیقی غیر قابل تخصیص به نظر می رسد . از سوی دیگر بسیار بعید است که

مجلس عروسی موضوعیت و مدخلیت داشته باشد . یعنی از این روایات چنین استفاده می شود که موسیقی مناسب مجلس عروسی در غیر این مجلس نیز حلال است . ناگزیر باید بگوییم اساساً موسیقی دارای اقسام گوناگونی است که هریک از آن اقسام تاثیر و کاربرد خاصی دارد که مورد استفاده آن را تعیین می کند و حکم به حلیت و حرمت تابع همین تأثیرات است . بنابراین موسیقی مناسب مجالس لهو و لعب ، یعنی موسیقی مبتذل ، مطلقاً حرام است ؛ خواه در مجلس لهو و لعب و خواه در مجلس عروسی و خواه در هر جای دیگری . و موسیقی مفید حلال است ؛ خواه در مجلس عروسی و خواه در غیر آن . این تفکیک مقتضای توجه به ملاک حرمت موسیقی است و این توجه ناشی از آگاهی از تاثیر انواع مختلف موسیقی است ، که شناختی بیرون دینی و فراقه‌ی است .

۲ . قرینه دوم ، استثنای موسیقی در راندن شتران است .^۲ احتمال اینکه این موسیقی همان موسیقی مناسب مجالس لهو و لعب باشد بسیار بعید است . راندن شتران چه خصوصیت ممتازی می تواند داشته باشد که شارع مقدس چنین امر مذمومی را - که در موارد دیگر حرام است - به سبب آن خصوصیت حلال کند؟ و رفع خستگی شتران

تا چه حد می تواند اهمیت و مصلحت داشته باشد که بر مفسده موسیقی غلبه کند؟ اگر رفع خستگی شتران در پیمودن راههای صعب بیابانی اینقدر از نظر شارع اهمیت دارد، که امر حرامی را حلال می کند، یعنی ملاک قویتری در موضوع ایجاد می کند که به تبع آن شارع به حلیت کاربرد موسیقی در این مورد حکم می کند، چرا چنین ملاکی در مورد انسان سرگشته و اسیر غمها و اضطرابهای زندگی پیچیده اجتماعی امروز در طی طریق دشوار این زندگی وجود نداشته باشد؟ آیا می توان ادعا کرد که دین به آرامش و رفع خستگی حیوانات بیشتر از آرامش و سلامت روانی انسانها اهمیت می دهد؟ آیا فشار خردکننده زندگی ماشینی امروز بر روح و روان انسانها کمتر از فشار بار سنگینی است که شتران بر دوش خود احساس می کنند؟

تنها احتمال معقول و پذیرفتنی این است که بگوییم قسم خاصی از موسیقی هست که کاربرد مفیدی دارد و آثار سوئی هم در بر ندارد و شارع مقدس نیز با توجه به این ویژگی آن را حلال کرده است. نهایت اینکه کاربرد این نوع از موسیقی در صدر اسلام تنها در رفع خستگی شتران بوده است و این امر مانع پیدایش کاربردهای جدیدی برای این نوع از موسیقی نیست.

۳. قرینه سوم، استثنای غنا در مرثیه خوانی

است. روشن است که هیچکس در مرثیه خوانی از موسیقی مناسب مجالس لهو و لعب استفاده نمی کند تا ادعا شود که همان موسیقی ای که در جای دیگر حرام است، در اینجا حلال شده است. بنابراین باید بگوییم دلیل حلیت غنا در مرثیه خوانی، در حقیقت دلیل حلیت نوع خاصی از موسیقی است که به سبب تأثیرش کاربرد خاصی دارد و شارع مقدس نیز با نظر به همین کاربرد و با توجه به اینکه این نوع از موسیقی تأثیر سوء دنیوی یا اخروی در بر ندارد، بلکه در تسکین غم و اندوه عزاداران و تخفیف فشار روانی آنان مؤثر است، آن را حلال کرده است. و چون مرثیه خوانی خصوصیت ندارد، باید بگوییم در حقیقت حکم حلیت به این مورد اختصاص ندارد و همه انواع موسیقی مفید را در بر می گیرد.

۴. قرینه چهارم تعریف و تمجیدهایی است که از صدای زیبا در روایات شده است. ۳ بدون شک این روایات ناظر به صدایی نیست که در مجالس لهو و لعب به کار می رود و بدون شک شارع مقدس آدمیان را به کار لغو و بیهوده و غفلت زا ترغیب نمی کند. بنابراین باید بگوییم که این روایات بیانگر حلیت نوع خاصی از موسیقی است که فایده و کاربردی عقل پسند دارد که مطلوب شارع مقدس نیز هست.

در روایات متعددی آمده که امام



زین العابدین (ع) صدای بسیار زیبایی داشتند و در روایتی آمده که وقتی آن حضرت قرآن تلاوت می کردند، بعضی از رهگذران با شنیدن صدای ایشان بی اختیار توقف می کردند یا مدهوش می شدند.^۴ پیداست که این حالت صرفاً ناشی از مضمون قرآنی نیست، و گرنه صدای آن حضرت خصوصیتی نداشت. از سوی دیگر تحریم غنا در تلاوت قرآن شدیدتر و مجازات آن سنگینتر است. پس می توان نتیجه گرفت که نوعی صدای زیبا هست که حرام نیست و حداقل در تلاوت قرآن مطلوب هم هست و این صوت غیر از موسیقی مناسب مجالس لهو و لعب است. و چون تلاوت قرآن خصوصیت ندارد، باید در حکم موسیقی تفصیل داد و کاربرد مفید و متعالی آن را از کاربرد مبتذل و بی خاصیت آن جدا کرد. از سوی دیگر معنای طرب نیز از این روایات معلوم می شود؛ چرا که نمی توان حالت وجد و سبکی روح و بیخودی حاصل از صدای خوش را به نحو مطلق معیار موسیقی حرام تلقی کرد.

۵. قرینه پنجم تأکیدهایی است که در پاره ای روایات بر چگونگی تلاوت قرآن شده است.^۵ در این روایات آمده که قرآن را با صوت حزین بخوانید، نه با صوت اهل فسق و فجور. و اگر بخواهیم مفاد این روایات را با تعبیرات امروزی بیان کنیم، باید بگوییم

مقصود این است که مضامین بلند قرآنی موسیقی خاص خود را می طلبد که در صورت تناسب صدا با آن مضمون تاثیر تلاوت قرآن در نفوس شنوندگان دو چندان می شود و چنین صدایی در حقیقت از اقسام موسیقی متعالی است که به سبب تاثیر معنوی اش نه تنها حلال شمرده شده، که مورد ترغیب و توصیه نیز قرار گرفته و در واقع مستحب است. پس نه موسیقی مبتذل در موردی استثنائاً حلال شده و نه تلاوت قرآن با چنین صدایی حلال است؛ بلکه آنچه حلال است تلاوت قرآن با صدای متناسب با آن است و همان صدای خاص در موارد دیگر و در ترکیب با مضامین دینی و اخلاقی، اما غیر قرآنی، نیز حلال و پسندیده است.

۶. قرینه ششم تطبیق آیه شریفه «ومن الناس من يشترى لهو الحديث لبيض عن سبيل الله» بر غناست که به عنوان مستند قرآنی تحریم غنا در چند روایت ذکر شده است.^۶ بدیهی است که موسیقی متعالی و موسیقی مفید به حسب تعریف مشمول این آیه نیست. زیرا تعبیر «لهو الحديث» و «لبيض عن سبيل الله» این دو قسم موسیقی را در بر نمی گیرد. موسیقی ای که یادآور خداست، غفلت زداست نه غفلت زا و هدایتگر راه خداست نه گمراه کننده از راه او. و موسیقی



مفید نیز نه لهُو است و نه موجب گمراهی است، هرچند ممکن است موجب تذکر و هدایت نیز نباشد. این آیه ملاک حرمت موسیقی را در اختیار می‌نهد و آن عبارت است از «لهُو» و «گمراه کنندگی».

۷. قرینه هفتم، تطبیق آیه شریفه «واجتنبوا قول الزور» و نظایر آن بر غناست.^۷ پیداست که نمی‌توان موسیقی‌ای را که آرامبخش دلها و یادآور خداست یا نتیجه مفیدی در بر دارد و فاقد تاثیر سوء است، «قول زور» دانست.

۸. قرینه هشتم این است که در روایتی امام (ع) از راوی سؤال می‌کنند که وقتی خدا بین حق و باطل جدا کرده است، غنا در کدام قسم قرار می‌گیرد؟ و راوی جواب می‌دهد که در قسم باطل.^۸ و امام سخن او را تأیید می‌کند. روشن است که نمی‌توان موسیقی متعالی و موسیقی مفید را باطل دانست. دو نکته مهم دیگر نیز از این روایت استفاده می‌شود: اول اینکه معیار حرمت غنا عنوان «باطل» است و دوم اینکه تشخیص این معیار به عرف محول شده است. یعنی خود مردم با مراجعه به وجدان خود می‌توانند موسیقی حرام را از موسیقی حلال تشخیص دهند و اگر در صدر اسلام موارد غنا تماماً به نظر عرف باطل بوده است، دلیل نمی‌شود که ما در این زمان

همه اقسام موسیقی را باطل بدانیم. در این زمان نیز با مراجعه دوباره به عرف امروز باید ببینیم که این عرف عنوان باطل را از همه اقسام موسیقی انتزاع می‌کند یا از برخی از آن اقسام. و بدون تردید عرف زمان ما موسیقی متعالی و مفید را حق می‌داند نه باطل.

۹. قرینه نهم این است که در روایتی غنا به عنوان رویاننده و پرورنده نفاق در قلب معرفی شده است.^۹ حال آیا می‌توان موسیقی متعالی و مفید را به چنین وصفی توصیف کرد؟ و چگونه می‌توان چیزی را که یادآور خداست، منشأ نفاق دانست؟ بدون شک همان گونه که کفر و شرك و نفاق موسیقی مناسب خود را دارد، ایمان نیز موسیقی مناسب خود را دارد. اگر ما چنین موسیقی‌ای را نسروده یا نشنیده‌ایم کوتاهی از ماست.

۱۰. قرینه دهم این است که در پاره‌ای از روایات، عناوینی همچون «لهُو»، «لعب» و «باطل» بر غنا تطبیق شده است.^{۱۰} بروشنی می‌توان ادعا کرد که این عناوین تنها بر دو قسم موسیقی مبتذل و موسیقی بی‌خاصیت قابل اطلاق است و موسیقی متعالی و موسیقی مفید از دایره شمول این مفاهیم بیرون است.

۱۱. قرینه یازدهم این است که در روایتی آمده [مجلس] غنا، مجلسی است که خداوند به آن نظر نمی‌کند یا فرشتگان به آن وارد



نمی شوند و افراد حاضر در آن از حوادث فجیع در امان نیستند و...^{۱۱} یعنی این مجلس غفلت زاست و آدمی را از یاد خدا باز می دارد. آیا می توان ادعا کرد که خدایی که فرموده است من همنشین کسانی هستم که با من بنشینند و مونس کسانی هستم که با من انس بگیرند، یعنی به یاد من باشند، به مجلسی که آنان را به یاد او می اندازد، یعنی به مجلس موسیقی متعالی، نظر نکند؟

۱۲. قرینه دوازدهم این است که در روایتی آمده «بدترین صداها غناست».^{۱۲} تردیدی نیست که موسیقی متعالی از منظر دینی و اخلاقی از بهترین صداهاست و موسیقی مفید نیز از این منظر خوب است نه بد، تا چه رسد به بدترین.

۱۳. قرینه سیزدهم این است که در روایتی آمده «اولین کسی که تغنی کرد، ابلیس بود».^{۱۳} مقصود این است که شیطان مخترع غناست. اینکه اختراع موسیقی متعالی یا موسیقی مفید را به شیطان نسبت دهیم، بسیار بعید است. زیرا موسیقی متعالی وسیله ای است که آدمیان را به یاد خدا و آخرت می اندازد و آنان را به کارهای نیک ترغیب می کند و از کارهای زشت باز می دازد و از تسلط شیطان خارج می کند و موسیقی مفید وسیله ای است که نه از یاد خدا باز می دارد و

نه به نتایج مطلوب شیطان می انجامد.

۱۴. قرینه چهاردهم این است که در روایتی آمده «هرکس به گوینده ای گوش بسپارد، او را عبادت کرده است. اگر گوینده از خدا بگوید، خدا را عبادت کرده و اگر از شیطان بگوید، شیطان را».^{۱۴} روشن است که موسیقی متعالی و موسیقی مفید از سروده های شیطان یا پیروان او نیست و گوش سپردن به آن نیز عبادت شیطان نیست.

۱۵. قرینه پانزدهم، قرینه ای عقلی است. آیا می توان بسادگی از اهتراز و وجد معنوی - که با موسیقی عرفانی حاصل می شود و از نتایج مفیدی که از موسیقی مفید به دست می آید - چشم پوشید و به بهانه اینکه ملاک احکام بر ما مجهول است، هیچ تلاشی در جهت فهم ملاک حکم به عمل نیاورد؟ آیا شناخت بیرون دینی و فرافقهی از سرشت موسیقی و موارد کاربرد و تأثیرهای مثبت و منفی آن، هیچ دخالتی در ظهور الفاظ یا حجیت ظهور ندارند؟

از سوی دیگر آیا می توان بسادگی از آثار سوء و مخرب موسیقی مبتذل و موسیقی بی خاصیت صرف نظر کرد و با اتکا به عنوانهایی مانند مقابله با تهاجم فرهنگی و دفع افسد به فاسد بی محابا به ترویج آن کمر همت بست؟ آیا هیچ به پیامدهای ناگوار این کار اندیشیده ایم؟ آیا می توان به بهانه اینکه



صداهاى مشکوک مانعى ندارد و با تعویض اسم ترانه به سرود، دینداران را به شنیدن چنین موسيقى هاى عادت داد؟ آیا اعتیاد به این موسيقى در اندك زمانى موجب نمى شود که معتادان به آن به سوى انواع لهوى تر و مبتذلتر آن روى بیاورند و به آنچه از سوى ما عرضه مى شود، بسنده نکنند؟ اندكى به خود آییم و ببینیم بخش این نوع موسيقى تا چه حد مانع خرید و استفاده از نوارهاى مبتذل شده و مى شود؟ وقتى مرز روشنى بین این موسيقى و محتوای نوارهاى مبتذل وجود ندارد، چگونه مى توان از مردم انتظار داشت که به آن نوارها گوش نسیارند؟

از سوى دیگر نباید پنداشت که تعمیم حرمت و سرایت دادن این حکم به همه اقسام موسيقى موافق احتیاط است؛ این توهمنى است که اخباریان داشتند. از منظر فقهى و در مقام افتا آنچه موافق احتیاط است، تلاش برای فهم دقیقتر و عمیقتر حکم خدا و بیان روشن و صریح موضوع حکم است و از این جهت بین حرمت و حلیت فرقى نیست. حرام کردن حلال همانقدر محذور دارد که حلال کردن حرام.

۱۶. قرینه شانزدهم، قرینه ای خارجى است و آن عبارت است از لهوى بودن موسيقى عربى و تناسب شدید آن با مجالس لهو و لعب. اگر بخواهیم موسيقى اقوام مختلف را از

این جهت طبقه بندى کنیم، پاره ای از اقسام موسيقى عربى و موسيقى ایرانی در سطوح بالای جدول قرار مى گیرند. چرا که این موسیقها بیشتر بزمى است تارزمنى و قابلیت استفاده از آنها در مجالس عیش و عشرت بر کسى پوشیده نیست. این حالت گاهى اوقات و در برخی از آهنگها به حدى شدید است که هیچ مضمون معنوى و متعالی نمى تواند تاثیر آن را خنثى کند. حال مدعا این است که ویژگی فوق این احتمال را در ذهن زنده مى کند که چه بسا مقصود از غنا در روایات، خصوص موسيقى مرسوم در میان اعراب و موسیقهای مشابه آن است و تعمیم حرمت به همه اقسام موسيقى متوقف بر دفع این احتمال است. خصوصاً اگر ثابت شود که اعراب زمان صدور نصوص - که مخاطبان اولیه این نصوص هستند - مورد مصداق رایج دیگری برای غنا نمى شناخته اند. نتیجه اینکه، این روایات، که مستند حکم به حرمت است، به سبب قرائنى که در آنهاست شامل موسيقى متعالی و موسيقى مفید نمى شود و با توجه به این قرائن یکی از دو مدعای زیر اثبات مى شود:

۱. آیا چنین است که همه اقسام غنا حرام نیست و غنا دو یا چند قسم دارد و اگر به نحو مطلق موضوع حکم قرار گرفته به سبب این است که مصداق غالب و متداول آن در صدر



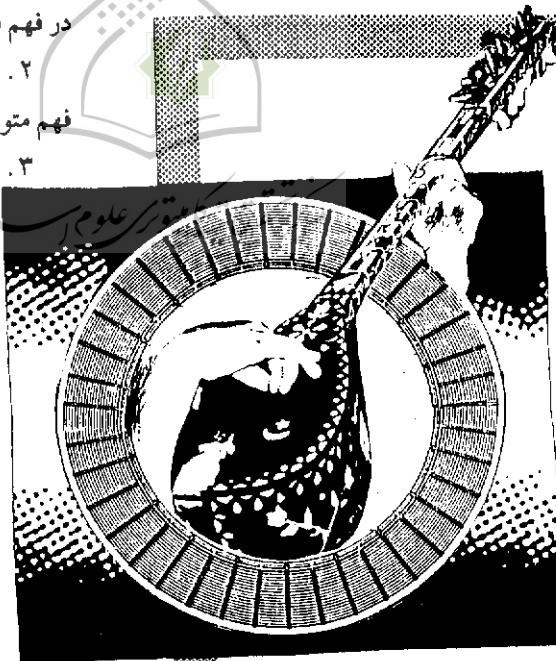
اسلام، همان نوع مبتذل آن بوده است؛
۲. و یا چنین است که مفهوم غنا دقیقاً معادل
مفهوم موسیقی نیست و با اثبات حرمت غنا تنها
پاره‌ای از انواع موسیقی حرام می‌شود. بدین
ترتیب معلوم می‌شود که تحلیل مفهوم غنا- که
اوراق بسیاری را در کتب فقهی استدلالی به خود
اختصاص داده است- چندان مفید نیست و شیوه
درست این است که با توجه به کاربردهای جدید
مقوله موسیقی، آن را به اقسامی تقسیم کنیم و با
عرضه این اقسام به روایات حکم هر یک را به دست
آوریم و به جای استفاده از قیودی مانند طرب انگیز

بودن یا مناسب مجالس لهو و لعب بودن- که نه تنها
مبهم، که اساساً قابل مناقشه‌اند- از مفاهیم زنده و
قابل فهم امروزی استفاده کنیم. آنچه در مقام عمل
به احکام شرعی راهگشاست، در اختیار داشتن
معیار روشن و بی‌ابهام است و تعریف مفهوم
موضوع، چه بسا در این مقام مشکل‌آفرین باشد.

سخن آخر

پاره‌ای از موضوعاتی که در این مقاله
مورد بررسی قرار گرفت به شرح زیر است:

۱. تاثیر آگاهیهای فرافقه‌ی و بیرون دینی
در فهم فقهی.
۲. شیوه کاربرد دانشهای غیر دینی در
فهم متون دینی.
۳. نیاز فقه به دانشهای غیر حوزوی در



شناخت موضوع احکام.

۴. تبیین «نقش زمان و مکان در اجتهاد»
و «ناکافی بودن اجتهاد مصطلح».

۵. ناکافی بودن اطلاعات لغوی و ادبی
در فهم متون دینی و نقش تعیین کننده
پیشفرضها و تئوریهای فراقهقی در باب
موضوعات فقهی در فهم احکام شرعی.

۶. تأثیر ابهام فتاوی فقهی در
سوءاستفاده و برداشتهای نادرست.

۷. ضرورت بازنگری موضوع موسیقی و
مراجعه مجدد به نصوص دینی در پرتو آن دانسته ها.

۸. نقد استفاده از تغییرات مبهم در مقام
بیان حکم شرعی.

۹. تقسیم موسیقی با توجه به کاربردهای
گوناگون آن و ارائه تعریف روشنی از هر قسم.

۱۰. اثبات حلیت موسیقی متعالی و موسیقی
مفید و حرمت موسیقی مبتذل و موسیقی بیهوده.

۱۱. تبیین معنای مراجعه به متخصص در
تشخیص موضوع حکم در باب موسیقی.

۱۲. ترسیم مرز روشنی بین موسیقی
حلال و موسیقی حرام.

۱۳. اثبات وسیله بودن موسیقی و اینکه
براساس ویژگیهای سراینده، خواننده و

شنونده می تواند در خدمت اهداف گوناگون
قرار بگیرد و خوبی و بدی و حلیت و حرمت

آن تابع کاربرد و تأثیر آن است.

پی نوشتها:

۱. وسائل الشیعه، چاپ اسلامیة، ج ۱۲، کتاب
التجاره، باب ۱۵ از ابواب مایکتسب به،
ص ۸۴-۸۵.

۲. سنن بیهقی، ج ۱۰، ص ۲۲۷-۲۲۸.

۳. وسائل الشیعه، ج ۴، باب ۲۴ از ابواب القرائة
فی الصلاة، ص ۸۵۸-۸۶۰.

۴. همان، حدیث ۲ و ۴؛ «عن ابی الحسن (ع)
قال ذکرت الصوت عنده. فقال: ان علی بن
الحسین (ع) کان یقرأ فریما مرّ به المارّ فصعق
من حسن صوته». و نیز: «عن ابی
عبدالله (ع) کان علی بن الحسین (ع) احسن
الناس صوتاً بالقرآن و کان السّقاؤون یمرون
فیقفون بیابه یستمعون قرائته».

۵. همان، بابهای ۲۱ تا ۲۵ از ابواب قرائة
القرآن، ص ۸۵۶-۸۶۰.

۶. همان، ج ۲۱، باب ۹۹ از ابواب مایکتسب
به، حدیث ۶، ۷، ۱۱، ۱۶، ۲۰ و ۲۵.

۷. همان، حدیث ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۲۰، ۲۴ و ۲۶.
۸. همان، حدیث ۱۳.

۹. همان، حدیث ۱۰، ۲۳ و نیز باب ۱۰۱، حدیث ۱.

۱۰. همان، باب ۹۹، حدیث ۱۳، ۱۵ و ۱۹.

۱۱. همان، حدیث ۱، ۱۲ و ۱۶.

۱۲. همان، حدیث ۲۲.

۱۳. همان، حدیث ۲۸.

۱۴. همان، باب ۱۰۱، حدیث ۵.

